

فلسفه

● حقیقت در تاریخ / ویلیام دانیلینگ / دکتر عزت‌الله فولادوند

ویلیام دانینگ

ترجمه عزت‌الله فولادوند

حقیقت در تاریخ*

برای دوست تاریخ‌پژوه، کامران فانی

برخلاف آنچه ممکن است گمان رود، اعتقاد راسخ به اینکه مورخ فقط باید حقیقت را بنویسد و هیچ ملاحظه دیگری را در کار راه ندهد و صرفاً به اسناد و مدارک متکی باشد و پیوسته چشم به گذشته بدوزد، چندان سابقه دیرینه ندارد. بانی و مدافع و مروج سرسخت این اعتقاد، مورخ بزرگ آلمانی لئوپولد فون رانکه (۱۸۸۶ - ۱۷۹۵) بود که در یکی از مقاله‌های آینده به او خواهیم پرداخت. رانکه از تاریخ‌نگاران سده هجدهم انتقاد می‌کرد که به انگیزه اصلاحگری، تاریخ را تابع اغراض سیاسی و اجتماعی و مذهبی کرده‌اند، و معتقد بود مورخ فقط باید آشکار کند که واقعاً در گذشته چه روی داده است. عقاید رانکه در میان تاریخ‌نگاران پیروان کثیر پیدا کرد و همه برای پی بردن به وقایع گذشته با جدیت مشغول کند و کاو در اسناد و مدارک شدند. ولی بزودی توجه حاصل شد که آنچه مردم تصور می‌کنند که روی داده همان قدر مهم است که آنچه واقعاً روی داده است، و حقیقت در تاریخ آنچنان که گمان می‌رفت ساده نیست. این یکی از نکاتی است که ویلیام دانینگ استاد تاریخ و رئیس سابق انجمن تاریخ‌دانان آمریکا در این

* William A. Dunning, "Truth in History," in Herman Ausubel, ed., *The Making of Modern Europe* (New York: The Dryden Press, 1951), Vol. I, pp. 14 - 27.

نوشته کوتاه مورد بحث قرار می دهد که متن خطابه وی در آن انجمن و یکی از درخشانترین آثار درباره ماهیت تاریخ پژوهی است و خواندن آن به هر کسی که به وجهی به تاریخ علاقه مند باشد، توصیه می شود.

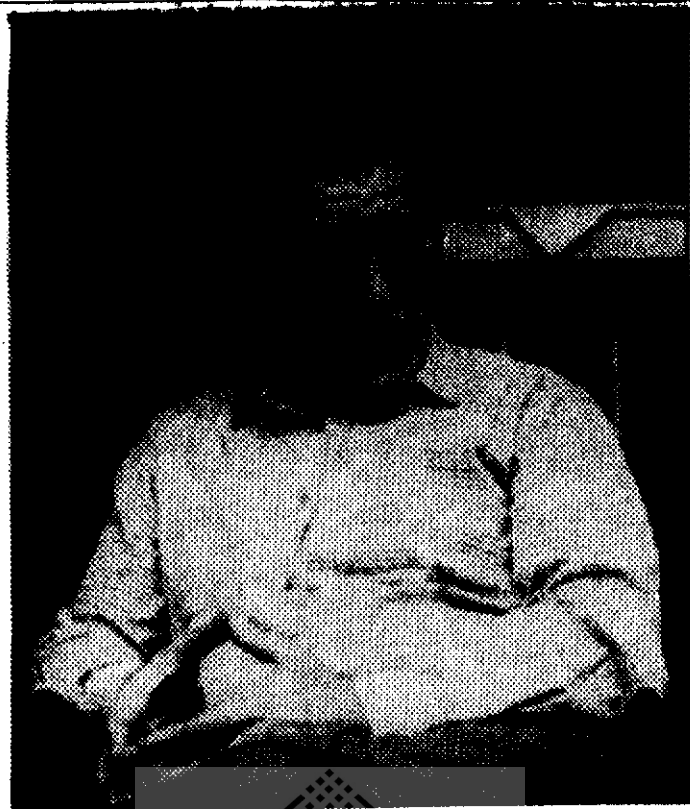
ع. ف.

«پیلطس به او گفت راستی چیست؟»^۱ با این جمله یکی از معروفترین گفت وگوهایی که هرگز به ثبت رسیده است، پایان می پذیرد. اینکه این مکالمه بدون پاسخ به پرسش والی رومی ختم شود، بیقین همواره در خاطر خواننده و نویسنده تاریخ تأسف برمی انگیزد. زیرا غالباً به ما گفته می شود که موضوع تاریخ حقیقت، و هدف آن، کشف حقیقت است. بنابراین، تعریف موثق حقیقت، موهبتی آنچنان گرانبها می بود که به قیاس در نمی آید. بسیاری از اوقات گفته شده که پرسش پیلطس تنها بظاهر صورت استفهام داشت، و اندیشه واقعی او این بود که بگوید هیچ امیدی نیست که بتوان هرگز تعریفی از حقیقت به دست داد. اگر چنین بوده، شاید عاقلانه بتوان حدس زد که او در آن روزگار به پژوهشهای تاریخی اشتغال داشته است، زیرا در هیچ شغل دیگری انگیزه ای به این نیرومندی برای دل به پاس سپردن مانند آنچه در سخن وی بیان شده است، وجود ندارد. فرد خوشبینی که به ما اطمینان داده حقیقت سرانجام به قید قسم در اقرارنامه آشکار خواهد شد، بدون شک وکیل دادگستری بوده است؛ ارادتمندان مخلص تاریخ هرگز ممکن نبود به چنین اصل جزمی و بی وجه و شادی بخشی ملتزم شوند.

اما همه می دانند که تعقیب هدف دست کم به قدر حصول آن سودمند است. پسرکی که شنیده است جایی که انتهای رنگین کمان به زمین متصل می شود خمی پر از زر دفن شده است و به دنبال آن می رود، در این جستجو اطلاعات گرانبها به دست می آورد. آدمی همینکه شعور گذشته بینی پیدا کند، هیچ حدی بر کنجکاوی او متصور نیست. تاریخ نامی است که بر ثمرات کوششهای وی برای ارضای این کنجکاوی می گذاریم. آغاز نخستین کوششها، سرگشتگی و تحیر

۱. وقتی یهودا به عیسی خیانت می کند و یهودیان آن حضرت را می گیرند و به دیوانخانه به نزد پیلطس والی رومی سرزمین یهودیه می برند تا او حکم به مصلوب کردنش بدهد، گفت وگویی بدین شرح بین وی و عیسی روی می دهد: «پس پیلطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده به او گفت آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ... عیسی جواب داد تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است سخن مرا می شنود. پیلطس به او گفت راستی چیست؟ و چون این را بگفت باز به نزد یهودیان بیرون شده به ایشان گفت من در این شخص هیچ عیسی

نیافتیم... الخ «انجیل یوحنا»، باب ۱۸. (مترجم)



● دکتر عزت‌الله فولادوند

به همراه می‌آورد. پیچیدگی پدیده‌های گذشته کمتر از پدیده‌های کنونی نیست، و دشواریابی و گریزندگی حقیقتشان نیز دست کمی از آنها ندارد. بنابراین، تاریخ به عنوان مجموعه واقعیاتی که باید در آنها تحقیق شود، نیازمند بخش‌بندیهای فرعی و تحلیل است. نه هر حقیقتی، بلکه برخی از جنبه‌ها و بعضی از انواع حقیقت، موضوع این علم است - البته اگر تاریخ، علم باشد. من کسی را سراغ ندارم که بجد ادعا کرده باشد که تمام پدیده‌های گذشته، بی‌هیچ فرق و تمایزی، به معنای درست در حوزه کار مورخ قرار می‌گیرند. همچنین می‌دانم که هیچ مسأله‌ای مانند مرزبندی آن حوزه - یعنی تعیین اینکه چه چیز در درون و چه چیزی بیرون آن جای می‌گیرد - باعث منازعه‌هایی به این خشونت و شدت نخواهد شد.

ولی از جهت مقصودی که در پیش دارم، فرض را بر این خواهم گذاشت که تاریخ در قلمرو خویش باید پدیده‌هایی مربوط به گذشته را احراز کند و توالی علی آنها را به تحقیق برساند و ارائه دهد پدیده‌هایی که در رشد و بالندگی آدمیان در زندگی اجتماعی و سیاسی تأثیر آشکار داشته‌اند. گمان دارم این فرض سبب خواهد شد که همکارانم در این انجمن که عمیقترین احترام را به ایشان می‌گذارم، پشت گوش بخارند و آهی از دل نومید برکشند؛ اما چاره ندارم جز اینکه با نهایت بردباری عواقب این شتابزدگی و بی‌احتیاطی خویش را تحمل کنم.

آریاییهای بدوی چگونه خوکهایی را که بعد می‌خواستند بکشند و بخورند، پرواربنندی

می‌کردند (البته اگر هرگز آریاییهایی وجود داشتند و هرگز بدوی بودند و هرگز گوشت خوک می‌خوردند)؟ آلبیادس^۱ چه مواد آرایشی را بیش از بقیه دوست داشت؟ کرمهایی که بر زخمهای قدیس شمعون^۲ ستون‌نشین می‌لولیدند و هرگاه می‌لغزیدند و می‌افتادند او از شدت زهد و پارسایی دوباره آنها را می‌گرفت و سر جایشان می‌گذاشت، از نظر باکتری‌شناسی از چه نوع بودند؟ اسبی که جورج واشنگتن در نبرد مانموت^۳ بر آن سوار بود، چه رنگی داشت؟ همه این پرسشها به حقایق متعلق به گذشته مربوط می‌شوند. ولی آیا باید پاسخشان را تاریخ بنامیم؟ بدون شک، کسی که تأثیر هر یک از این پدیده‌ها را در رشد و بالندگی آدمی انکار کند، کفرگویی علمی کرده است. این روزها، هیچ علمی تا تعبیر خاص خود از تاریخ را اعلام نکند، از استواری شالوده خویش مطمئن نیست. بسیاری تعبیرها از اقسام گوناگون سخت با هم در رقابتند: از تعبیر بر پایه اقتصاد و جامعه‌شناسی گرفته تا تعبیر براساس فلزشناسی و آسیب‌شناسی و هواشناسی و ستاره‌شناسی و زمین‌شناسی و (کسی چه می‌داند) شاید حتی هندسه. بنابراین، از احتیاط به دور است که کسی بگوید پوشیده‌ترین واقعیات متعلق به گذشته - حتی واقعیاتی که کسی به وجودشان گمان نمی‌برده است - فردا به عنوان محور سراسر زندگی و حال و کار بشر پای به صحنه نخواهد گذاشت. ولی فعلاً، تا اعلام آخرین کشف از این قبیل، هنوز حق داریم به راهنمایی سلسله‌ای از پیش فرضها آغاز به بررسی گذشته کنیم، از جمله اینکه پدیده‌هایی از آنگونه که ذکرشان گذشت، در درجه اول اهمیت نیستند.

تاریخ‌پژوهان وقتی با اموری سر و کار می‌یابند که می‌توان فرض کرد در درجات بالای اهمیتند، با انواع مشکلات مربوط به حقیقت‌یابی روبرو می‌شوند. باید در وقایع عینی، یعنی رویدادهایی که در شعور آدمیان مرتسم شده، و نیز در توالی زمانی آن رویدادها تحقیق کنند؛ و باید دست کم بکوشند بستگی علت و معلولی میان آنها برقرار سازند. این آخرین کار به هیچ روی نباید دست کم گرفته شود. چنانکه اخیراً سر کرده صنف

۱. Alcibiades (حدود ۴۵۰ تا ۴۰۴ ق م). سیاستمدار و سردار آتنی و دوست سقراط که به زیبایی و بی‌پروایی شهره بود. (مترجم)

۲. St. Simeon Stylites (۴۵۹ - ۳۹۰ م). زاهدی اهل سوریه که سی سال آخر عمر را بر بالای ستونی به ارتفاع ۲۰ متر گذراند (ریشه لقب او واژه یونانی stylos به معنای ستون است). او از آنجا موعظه می‌کرد و بسیاری را به کیش خود در آورد و از طریق مریدانش تأثیر معنکابه بر جای گذاشت. (مترجم)

تاریخنگاران امریکا، دکتر جیمسن^۱، با همان شدت و دقت معمول و معتاد خویش به ما هشدار داده است، «چشمه تاریخ، چشمه علیت است.» تجزیه نیروها و کشف رابطه‌های نهفته در بُن جریان آن چشمه، به استعداد استثنایی و استفاده بی‌دریغ از نیروی عقلی و فکری نیازمند است. از حدود یک قرن پیش، مورخان علمی آن سخت کوشی سابق را در پروراندن این زمینه خاص به ظهور نرسانده‌اند و به عوض خواسته‌اند به این هدف ویژه برسند که در نخستین جنبه حقیقت که بالاتر ذکر شد، دقیقتر بررسی کنند. گفته‌اند باید بدانند دقیقاً چه روی داده است، و باید به این امر بر پایه شواهد اصیل آن روزگار آگاه شوند. باید فرض کنند که گزارشهای دست دوم و برگرفته از سایر منابع دروغ است. هر چه چنین گزارشی بیشتر در طول زمان راست پنداشته و پذیرفته شده باشد، احتمال دروغ بودنش بیشتر است، و اگر باز گردد به دورانهای عتیق که یادشان از خاطره‌ها زدوده شده، رویداد مورد نظر هرگز به وقوع نپیوسته است، و قضیه به هیچ وجه به تاریخ مربوط نیست، بلکه به تاریکیهای پیرامون مردم‌شناسی یا جامعه‌شناسی ربط پیدا می‌کند.

تأثیر این روند فکری در بررسی و نگارش تاریخ در طول دو نسل گذشته، خیره‌کننده بوده است. گردبادی از نقد و نقادی قلمرو پر جمعیت‌سنتهای شبه تاریخی را در هم کوفته، و اعضا و جوارحی که از پیکرهای غرورآفرین و زیبا جدا شده همه جا در آن خطه پراکنده است. جستجوی مواد و مدارک اصیل، نخستین دلمشغولی تاریخ‌پژوهان شده و دست کم از دو جهت سودمند افتاده است: به انبوه اینگونه مواد و مدارک برای استفاده افراد دارای صلاحیت تألیف و تلفیق، فوق‌العاده افزوده؛ و اشتغالی مفتون‌کننده ایجاد کرده است برای همه کسانی که وگرنه ممکن بود وارد کار پریشانی‌آور تألیف شوند و خوانندگان را به ستوه آورند. یکی از آشناترین ویژگیهای انتشارات تاریخی اخیر، نسبت بزرگ تک‌نگاریهای مربوط به گردآوری مواد و مدارک بوده است به روایت‌های تاریخی شکل گرفته و سامان یافته ادبی.

پس چنین به نظر می‌رسد که نوعاً کار کسانی که امروز خویشان را وقف تاریخ می‌کنند، پیگیری بی‌امان واقعیت عینی است، یعنی آن چیزی که فی‌الواقع روی داده است، و تعیین چگونگی دقیق حدوث آن. این برداشت دارای برخی نتایج و پیامدها بوده که کاملاً واضح است. نخست، گستره تاریخ را بسیار محدود می‌کند. دوم، بر نیروهای مادی در برابر نیروهای معنوی و روانی در زندگی انسان تأکید می‌گذارد. سوم، ملاحظات مربوط به بستگی علت و معلول را به

۱. تصور می‌رود غرض J. F. Jameson (۱۹۳۷ - ۱۸۹۵) مورخ امریکایی باشد که از ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۸ مدیر بخش پژوهشهای تاریخی در مؤسسه کارنگی در شهر واشنگتن بود، و از ۱۹۲۸ تا هنگام مرگ، رئیس بخش نسخه‌های خطی کتابخانه کنگره امریکا. (مترجم)

کمترین حد می‌رساند، و تاریخ را صرف نظر از قضیهٔ مقدم، به قضیهٔ تالی محدود می‌سازد. و سرانجام، به طور ناروا توجه و احترام را منحصر می‌کند به آنچه حقیقت داشته در مقابل آنچه مردمان معتقد بوده‌اند که حقیقت داشته است.

هر تاریخ پژوه جدی با هیجانی که کشف واقعیتهای مجهول یا فراموش شده به همراه می‌آورد، آشناست. شادمانی جویندهٔ طلا یا الماس از یافتن رگه‌ای جدید، در مقایسه با شگفتی از هیجانی بسیار ملایم است. خرسندی ناشی از کشفهای تاریخی بویژه هنگامی شدت می‌گیرد و نمک پیدا می‌کند که به طور ضمنی دلالت داشته باشد بر نادرستی عقاید دیرین، و به کاشف امکان بدهد برجسته‌ترین و معتبرترین وقایع نگاران گذشته را قربانی بی‌اطلاعی و توهم معرفی کند. «بازآفرینی تاریخ» همیشه آگاهانه یا ناخودآگاه در ذهن پژوهنده صورت می‌گیرد، و او سرمست از کشف حقیقتی تازه، مستعد این می‌شود که بازآفرینی‌های حتی بزرگتری را پیش‌بینی کند. گذشتهٔ بشر همچنان کند و آهسته پیش چشمان او در جریان است، ولی اکنون جهش کوچکی با آن کشف جدید به وقوع پیوسته است که به نظر می‌رسد نیازمند مجرای بمراتب بزرگتری است.

چرا چنین است؟ چرا دستاوردهای پژوهش تاریخی با اینکه حقیقت هر رویداد گذشته را آشکار می‌کند، تصویر کلی را اینقدر کم تغییر می‌دهد؟ می‌خواهم در این مقام، به این پرسش توجه ویژه مبذول کنم. پاسخ ممکن نیست ساده باشد، و من هم سودای پاسخگویی کامل در سر ندارم. همین قدر می‌گویم که آنچه حقیقت دارد بیش از آنچه مردم معتقدند که حقیقت دارد مسیر تاریخ بشر را تعیین نمی‌کند و، بنابراین، کسی که پیش از همه از فلان رویداد گذشته مطلع می‌شود و آن را به اطلاع دیگران می‌رساند، احتمالاً با چیزی سر و کار می‌یابد که بخشی واقعی از تاریخ نیست. پدیده‌های زندگی اجتماعی اگر اساساً ارادهٔ آدمی موجبشان باشد، به لحاظ منشأ و توالی از شرایط به نحوی که به نظر هم‌روزگاران آن پدیده‌ها می‌رسد سرچشمه می‌گیرند، نه از شرایط آنگونه که قرن‌ها بعد واقعیتشان به مورخ آشکار می‌شود. اگر بنا باشد گذشته آینهٔ عبرت و راهنمای سیاستگذاری قرار گیرد، عبرتی که از گذشته گرفته می‌شود و به صورت مبنای عمل در می‌آید، از خطایی که در همان زمان نامش را تاریخ گذاشته‌اند گرفته می‌شود، نه از حقیقتی که مدتها بعد از پرده بیرون بیفتد.

در بسیاری موارد، واقعیت تاریخی مانند دانهٔ ماسه‌ای است که به درون صدف راه پیدا می‌کند و به حدی کوچک و بیمقدار است که بسرعت از دیدگان پنهان می‌شود و مجهول می‌ماند. ولی کم‌کم لایه‌های اسطوره و افسانه گرداگرد آن را فرا می‌گیرند تا سرانجام مرواریدی پر تلالؤ پدید می‌آید و نیرومندترین احساسات آدمیان را به جوش می‌آورد. رفته رفته از برکت زیبایی دل‌انگیز آن، هنر و دین و تمدن نصیج می‌گیرند و پرورش می‌یابند، و به طمع تصاحبش

دودمانها بر باد می‌روند و امپراتوریها واژگون و ویران می‌شوند. مورخ ممکن است این مروارید را بشکند تا آن دانه ریز ماسه را به ما بنمایاند؛ ولی نخواهد توانست متقاعدمان کند که آنچه بنای تاریخ را در دوره فاصل برافراشته، آن ذره بیمقدار بوده است.

بنگرید بر برخی از وقایع برجسته‌ای در تاریخ تاریخ که این نظریه را روشن می‌کند. از باب نمونه، تاریخ روم را در نظر بگیرید. هیچ چیزی مانوس‌تر یا شگفت‌آور از تأثیر تاریخ روم در پاره‌ای از مراحل زندگی متمدن اروپایی تا قرن نهم میلادی نیست. تا جایی که موجب تحولات اخلاقی و حقوقی و سیاسی ملت‌های اروپای غربی مقاصد و هدف‌های آگاهانه آدمیان بود، آنچه به آن مقاصد و هدفها شکل داد، سرمشق‌های گرفته شده از تجربیات مضبوط رومیان بود. رهبران بزرگ اندیشه و عمل همگی در سنتها و روایات مربوط به روم قدیم - یعنی ظهور و عظمت و انحطاط آن - مستغرق بودند. علمای الاهیات و حقوقدانان و سیاستمداران، چه از سلک کشیشان و چه غیر ایشان، برای چاره‌یابی بر مشکلات قرون وسطا و عصر جدید، به نهادهای مردم روم رجوع می‌کردند، و کم نبود مواردی که به راه حلی هم دست می‌یافتند. ولی خصلت و ویژگی تاریخی که مسیر زندگی متمدن اینگونه به آن وابستگی داشت، چه بود؟ همان تاریخی بود که عمدتاً در لی‌ویوس^۱ و ورگیلیوس^۲ مشاهده می‌کنیم، یعنی انبوهی از اسطوره‌ها و افسانه‌ها و سنتها و روایتها و خیالپردازیهای میهن پرستانه که به منظور تجلیل از مردمی نه چندان سزاوار تجلیل، در آنها جان دمیده شده بود. دلاوری و مردانگی نخستین پهلوانان رومی همچون کینکیناتوس^۳ و کامیلوس^۴ و دیگران؛ قرآنگی ایزدوار قانونگذارانی که قانون اساسی جمهوری روم را ابداع کردند و دولتمردانی که آن را به کار بستند؛ نبوغ شکوهمند سرداران و کمال دستگاه نظامی در روزگار کشورگشاییهای با عظمت؛ اینها همه را مورخان نقاد قرن نوزدهم به سطحی فراخور اهمیتشان فرو کاستند. اما این کار پس از آن صورت گرفت که عناصر افسانه‌واری که بعد آنچنان با بی‌رحمی از تاریخ روم ریشه کن شد، در طول قرون و اعصار به اندیشه و کردار و آرزوهای آدمیان شکل بخشید - یعنی پس از آنکه دانه رحمت الاهی را شامل حال روم مشرک

۱. Titus Livius (یا Livy: ۵۹ ق م تا ۱۷ م). مورخ رومی. نظریات دانشمندان قرون وسطا درباره تاریخ روم عمدتاً مأخوذ از نوشته‌های او بود. (مترجم)

۲. Publius Vergilius Maro (یا Vergil یا Virgil: ۷۰ تا ۱۹ ق م). شاعر رومی. (مترجم)

۳. Lucius Cincinnatus (تولد در حدود ۱۹ ق م). سردار با تدبیر و دلاور رومی که به ساده زیستی و توانایی و پارسایی شهره نسل‌های بعد بود. (مترجم)

۴. Marcus Camillus (وفات در حدود ۳۶۵ ق م). سردار بزرگ رومی. (مترجم)

گردانید و جایگاهی ضروری در مراتب رستگاری بر طبق دین مسیح به آن اختصاص داد و بدین وسیله روند تفکر قرون وسطا را تثبیت کرد؛ پس از آنکه مرد بی اعتقاد و سردباوری مانند ماکیاولی دستورهای زیرکانه و مدبرانه خویش را برای تمشیت امور شهريار و مردم از قصه‌های رومولوس^۱ و نوما^۲ و ویرگینیوس^۳ و فابیوس^۴ بیرون آورد و از این راه در امور قرنهای شانزدهم و هفدهم تأثیر عمیق گذاشت؛ و سرانجام پس از آنکه محققى همچون منتسکیو در سرگذشت عظمت و انحطاط روم به شواهد خیره کننده اصولی برخورد که در کتاب معروف روح القوانين آنها را به نسلهای بعد آموخت.

در اوایل قرن نوزدهم، نیبور^۵ آغاز به اثبات این قضیه کرد که دانه و ماکیاولی و منتسکیو هر قدر هم در نتایجی که گرفته‌اند هوشمندی و ابتکار چشمگیر به خرج داده باشند، در واقعیاتی که مسلم گرفته‌اند متأسفانه به خطا رفته‌اند. اگر هر یک از آن متفکران امروز زنده بود، نمی‌توانست بپذیرد که آنچه اکنون در زمینه تاریخ روم از حسن قبول برخوردار است، مربوط به کشوری است که نامش به گوش او خورده است. رومولوس و نوما و سرویوس تولیوس^۶ و کل سلسله‌ای از چهره‌های دیگر که زندگی و احوالشان سرچشمه پندهای شیرین بود اکنون دور شده‌اند و به قلمرو اساطیر پیوسته‌اند؛ صورتی که نهادهای سیاسی و مدنی رومی اکنون پیدا کرده‌اند آنچنان دگرگون شده است که با استنتاجهایی که روزی براساس آنها می‌شد، در تناقض آمده است. فاصله درازی افتاده است بین تصویر قرن نوزدهم از تاریخ روم، و تصویری که قرن‌ها در اذهان مردم تأثیر و نفوذ داشت و می‌شد با آن شعبده‌بازی کرد.

۱. Romulus. بر طبق روایات افسانه‌ای، نخستین پادشاه روم (از ۷۵۳ تا ۷۱۶ ق م) که به اتفاق برادرش رموس شهر رم را بنیاد کرد، اما بعد او را کشت. در روزگاران بعدی رومیان او را به عنوان خدای جنگ می‌پرستیدند. (مترجم)

۲. Numa Pompilius. دومین پادشاه افسانه‌ای روم (از ۷۱۵ تا ۶۷۳ ق م). (مترجم)

۳. Virginius. بنابه روایات افسانه‌ای، سربازی رومی که چون حکمران می‌خواست دخترش را به بردگی ببرد، در حضور او دختر را کشت. (مترجم)

۴. Fabius. نام یکی از خانواده‌های قدیمی و محترم روم که چند تن از افراد آن به مقامهای بلند رسیدند و معلوم نیست مقصود نویسنده کدام یک از ایشان است. (مترجم)

۵. B. G. Niebuhr (۱۸۳۱ - ۱۷۷۶). سیاستمدار و مورخ و فیلولوگ آلمانی که در تاریخ و اسناد تاریخی و حقوقی روم باستان پژوهشهای ارزنده داشت. (مترجم)

۶. Servius Tullius. ششمین پادشاه افسانه‌ای روم (از ۵۷۸ تا ۵۳۴ ق م). (مترجم)

البته هستند کسانی که نمی‌پذیرند که هیچ تصویری از روم، چه راست و چه دروغ، هرگز در اعصار بعد واقعاً تأثیری در مسیر تاریخ داشته است. همه شنیده‌ایم که چیزهایی که واقعاً و حقیقتاً توالی امور بشری را تعیین می‌کنند، باید دارای اهمیت و معنای اقتصادی باشند؛ و نظامهای اجتماعی و سیاسی برحسب حجم عرضه مواد غذایی و فلزات و کژروپها و دگرگونیهای پیش‌نشده بازرگانی و سایر مسائلی از این قبیل شکل می‌گیرند و شکوفا می‌شوند و به راه انحطاط می‌افتند که مسلماً مستقل از اراده آدمیان است؛ و، بنابراین، رجوع به تجربه‌های آگاهانه انسان در گذشته، به منزله فریاد بیهوده موجودات گمراهی است که نمی‌توانند تصور ناتوانی و ناچیزی خویش را بپذیرند. اگر حقیقت مطلب این باشد، و اگر برای تبیین کافی همه پدیده‌های اجتماعی و سیاسی باید فقط به قانون بازده نزولی^۱ و نوسانهای ارزش طلا و سایر اینگونه علت‌های غیر شخصی رجوع کرد، پس مقایسه تأثیر تاریخ راست و تاریخ دروغ بی‌فایده است، و این نوشته نیز باید فریاد بیهوده موجود گمراه دیگری به شمار آید.

ولی اجازه بدهید مراجعه کنیم به شاهد دیگری از گرایش که با علاقه، ولو بخطا، سعی در پیگیری آن داریم. حتی نرم نشدنی‌ترین پیرو تعبیر اقتصادی تاریخ در انکار این قضیه درنگ خواهد کرد که در ظرف دو هزار سال گذشته (اگر نگوئیم بیشتر) تاریخ قوم یهود آنگونه که در عهد عتیق [یا تورات] به ثبت رسیده، در میان عوامل فرهنگی مؤثر در جهان مسیحی جایگاه بسیار مهمی داشته است، و در نزد قوی فکرتوین افراد سی نسل، دارای این خصلت جلوه گر شده که سند واقعیات دقیقی است که خداوند از طریق وحی به آدمیان ابلاغ کرده است صریحاً به منظور اینکه در امورشان در این دنیا راهنمای خطاناپذیری داشته باشند. این سند همه چیز را در برمی‌گرفته است. اصل و منشأ نوع بشر را روایت می‌کرده، و بی‌وقفه فرجام کار او را با پیشگویی نشان می‌داده است. به تفصیل سخن می‌گفته، و کوچکترین جزئیات سیر تحول اجتماعی و حقوقی و سیاسی قوم برگزیده خدا را می‌نمایانده است. هیچ مسأله‌ای در تدبیر ملک یا رفتار فردی نبوده است که نمی‌شده با استناد به این تاریخ به آن پاسخ داد و به آن پاسخ نداده‌اند. در طول هزار سال تحول در اروپای غربی، امپراتوران و پاپها و شاهان و اسقفها و همه مراجع کوچکتر با استناد به رویه بنی اسرائیل خویشان را سرپا نگهداشتند. در آن هزار سال، شاید موجب توالی پدیده‌ها واقعاً نوسانهای ارزش طلا یا قانون بازده نزولی بود؛ اما هیلد براند^۲ و

1. law of diminishing returns

Hildebrand احتمالاً منظور قدیس گرگوریوس هفتم است که از ۱۰۷۳ تا ۱۰۸۵ میلادی پاپ بود.

اینوکنتیوس سوم^۱ و بونیفاکیوس هشتم^۲ و شارل پنجم^۳ و مارتین لوتر همه فکر می‌کردند و می‌گفتند که وقتی تصمیم گرفتند برای تأثیرگذاردن در امور لاقبل از کوشش فروگذار نکنند، انگیزه بزرگشان مشیت ایزدی بود آنگونه که در عهد عتیق به وحی آشکار شده است.

برای هر نوع فعالیت اجتماعی و سیاسی در جهان مسیحی، در تاریخ بنی اسرائیل سابقه‌ای یافت می‌شد. در سرگذشت آن قوم، پادشاهان جواز الاهی برای سلطنت مطلقه می‌یافتند، جمهوری طلبان برای حاکمیت مردم، و میانه‌روها برای شکل مختلط حکومت. اگر می‌خواستند از شر حاکمی جبار خلاص شوند، می‌دیدند سموئیل هنگامی که آجاج را در حضور خداوند پاره پاره کرد^۴، و همچنین یهود^۵ و ییهو^۶، راه این کار را هموار ساخته‌اند. اگر بر آن می‌شدند تا قومی را نابود کنند، می‌دیدند سرنوشت عمالیق^۷ و قبایل نافرمان کنعان الگویی برای ابراز لیاقت و کفایت است که خداوند نیز آن را روا دانسته است. آلیگائیان^۸ در تولوز، پیروان پاپ در درویدا^۹ و [سرخیوستان] پیکوات^{۱۰} در [ایالت] کنه تیکات [در امریکا] با مسرت، تمام قتل عام شدند، زیرا تقوا و پارسایی ایجاب می‌کرد که بنابه دلایل تاریخی مذکور در تورات، مشیت الاهی بدین



۱. Innocent III. پاپ از ۱۱۷۹ تا ۱۱۸۰ میلادی. (مترجم)

۲. Boniface VIII. پاپ از ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۳ میلادی. (مترجم)

۳. Charles V. احتمالاً منظور امپراتور مقدس روم است (تولد ۱۵۰۰، وفات ۱۵۵۸ م) که از نوزده سالگی به مدت ۳۷ سال با اقتدار در اروپا سلطنت کرد و دو سال پیش از مرگ در اوج قدرت کناره گرفت و در صومعه‌ای معتکف شد. (مترجم)

۴. در عهد عتیق، کتاب اول سموئیل، باب ۱۵ آمده است: «و سموئیل گفت آجاج پادشاه عمالیق را نزد من بیاورید و آجاج بخرمی نزد او آمد... و سموئیل گفت چنانکه شمشیر تو زنان را بی اولاد کرده است همچنین مادر تو از میان زنان بی اولاد خواهد شد و سموئیل آجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد.» (مترجم)

۵. یهود بن جبرای بنیامین که در عهد عتیق، سفر داوران، باب سوم گفته شده عجلون پادشاه موآب را با خنجر کشت و بنی اسرائیل از دست موآبیان آزاد شدند و «زمین هشتاد سال آرامی یافت.» (مترجم)

۶. در عهد عتیق ذکر دوکس به این نام آمده است: یکی ییهو ابن حنانی و دیگر ییهو ابن نمشی. (مترجم)

۷. قومی صحراگرد از دشمنان بنی اسرائیل که ذکرشان بالاتر آمد. (مترجم)

۸. Albigenses. فرقه‌ای دارای عقاید ثنوی که در سده یازدهم میلادی در شهر آلیی در جنوب فرانسه پیدا شدند و کاتولیکها آنان را بدعت‌گذار اعلام کردند و سالهای دراز به جنگشان رفتند تا سرانجام با آزار بسیار ایشان را برانداختند. (مترجم)

۹. Drogheda. شهری در انگلستان. (مترجم)

وسيله به اجرا در آيد. در اینجا لازم به تفصيل نيست که رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی و سياسی کشور امريکا در نخستين مراحل حيات تا حد اشباع بر محور اندیشه‌های برگرفته از تاريخ عهد عتيق دور می‌زد. همين قدر می‌گوئيم که لااقل یکی از دانشمندان معتبر، سراسر نظام سياسی آن کشور را مرهون تأثیر حکومت اسراییلی مآبانه‌ای می‌داند که در کتاب مقدس تشریح شده است.

حال ببينيم اين مجموعه روايات تاريخی که قرنهای دراز یکی از عوامل نیرومند در فعاليتهاي آگاهانه جهان مسیحی بود، اکنون در چه وضعی است. روح نقاد قرن نوزدهم با مدارک و سنتهای باستانی يهود چگونه معامله کرده است؟ پاسخ بقدری روشن است که احياناً نیازی به گفتن نيست. [حضرت] آدم از حيث اهميت تاريخی با رومولوس در یک ردیف قرار می‌گیرد. محتتها و پيروزيهای بنی اسرئیل شکل حماسی تجربه‌ای معرفی می‌شود که بسياری از قبایل کوچگر مشرق زمین نیز نظير آن را داشته‌اند. پهلوانان و قانونگذاران و رهانندگان آن قوم مانند همين گونه کسان در میان رومیان، به سطح افراد عادی بشر تنزل داده شده‌اند. گفته می‌شود می‌دانيم که نهادهای اجتماعی و سياسی بنی اسرئیل ذاتاً با نهادهایی که همه اقوام بدوی در شرايط مشابه به وجود آوردند و تکميل کردند فرقی نداشت، و نباید نمونه‌ای برای هدايت ساير ملل به شمار رود. اثبات می‌شود که گردآورندگان مدارک و اسناد و وقایع نگاران يهودی نیز مانند مورخان بیشتر ملت‌های ديگر فاقد منبع الهامی خطاناپذیر بودند.

آيا تاريخ قوم بنی اسرئیل آنگونه که اکنون تغيير صورت داده، هرگز خواهد توانست مانند هنگامی که هنوز خصلت باستانی‌اش محفوظ بود، دوباره در انگیزه‌های آدمیان تأثیر بگذارد، همان طور که مثلاً در قرنهای شانزدهم و هفدهم می‌گذاشت؟ اکنون که می‌دانيم اسناد ما در شرح سوانح زندگی [حضرت] موسی هزار سال پس از مرگ او در مکتوبات تبلیغی - اخلاقی و دینی شکل گرفت و همان قدر موثق و قابل اعتماد است که مثلاً زندگینامه‌ای که امروز از آلفرد کبیر^۱ به منظور تحکيم وحدت ملل انگلوساکسون نوشته شود، آیا به رغم اين اطلاع و آگاهی، باز هم موسای کتاب مقدس به میهن پرستان ملت‌های مختلف الهام خواهد بخشید؟ آیا اکنون که می‌دانيم نظام حکومت قدیم يهود بیشتر در پرتو امید به آینده توصیف شده است تا با شناخت کارکرد واقعی آن در گذشته‌های دورديست، آیا تدوین کنندگان قوانین اساسی کشورها هرگز دوباره

۱. Alfred the Great (۸۹۹ - ۸۴۹ م). شاه ساکسون‌های غربی. لندن را گرفت و سراسر انگلستان را زیر

فرمان حکومت مرکزی خود آورد. قوانین خوب گذشته به فرمان او گردآوری و تدوین شد. پشتیان اهل

خواهند خواست نوری از آن کسب کنند؟ به هر حال، یک پاسخ به این پرسشها می توان داد. در حق تاریخ یهود نیز مانند تاریخ روم باید گفت: اعتقاد به آنچه دروغ بوده بیش از شناخت آنچه راست بوده در کردار آدمیان تأثیر داشته است.

ولی اینجا هم باز باید مکث کنیم و قائل به شرط و قید شویم. به ما خواهند گفت این نشان عقب ماندگی از زمان است اگر گمان کنیم که کارهای مردم قرون وسطا تحت تأثیر اعتقاد به تاریخ یهود (خواه راست و خواه دروغ) صورت گرفته است. طرفداران تعبیر اقتصادی به ما اطمینان خواهند داد که تعارض پاپ و امپراتور، در واقع کشمکش بر سر زمین بین دو گروه آزمند انحصار طلب بوده است. پیروان تعبیر براساس هواشناسی از روی اندازه مقطع درختهای سکویا^۱ در کالیفرنیا به ما نشان خواهند داد که موجب جنگهای صلیبی کاهش بارندگی در آسیای مرکزی بوده است، و نیازی به مراجعه به اعتقادهای تاریخی پطرس گوشه نشین^۲ یا برنارد قدیس^۳ نیست. انبوهی از تعبیرگران متفرقه با قاطعیت خواهند گفت که مخلوطی از ناسازگاریهای نژادی و مالی و هنری، لوتر را به شورش برانگیخت، و در آن میان، معتقدات رهبران در خصوص تاریخ کتاب مقدس عاملی ناچیز و چشم پوشیدنی بود. اگر این تعبیرگران جملگی حق داشته باشند، مقایسه میان افکار درست و نادرست درباره تاریخ یهود را باید بی فایده دانست و رها کرد.

آنچه را خواسته ام با شاهد آوردن جنبه های عمومی تاریخ روم و تاریخ یهود روشن کنم، همچنین می توان با سانی از بررسی برخی نمونه ها در زمینه های دیگر نیز مشاهده کرد. اصل و منشأ آن دژ استوار آزادی و عدالت، یعنی دادرسی با حضور هیأت منصفه را مثال می زنم. در طول شش قرن تاریخ انگلستان، صادقانه و صمیمانه عقیده بر این بود که یا منشأ یا ضمانت مؤثر، یا هم منشأ و هم ضمانت مؤثر، محاکمه با حضور هیأت منصفه در «ماگنا کارتا»^۴ است،

۱. Sequoia. نوعی درخت همیشه سبز و تنومند که ارتفاع آن به بیش یکصد متر می رسد و در حاشیه شمال غربی امریکا و جنوب غربی کانادا می روید. بعضی از این درختان تا چهار هزار سال عمر دارند. (مترجم)

۲. Peter the Hermit (۱۱۱۵ - ۱۰۵۰ م). راهب فرانسوی که برخلاف اسمش در جنگهای صلیبی شرکت داشت و با ترکها جنگید و به بیت المقدس هم رسید. (مترجم)

۳. St Bernard (۱۱۵۳ - ۱۰۹۱ م). روحانی فرانسوی، مخالف سرسخت فلسفه های عقلی و یکی از کسانی که مردم را به شرکت در جنگهای صلیبی فرا می خواند. (مترجم)

۴. Magna Carta (= فرمان یا منشور بزرگ). سند تاریخی بسیار مهمی که بارونهای انگلستان در ۱۲۱۵ میلادی در محلی به نام رانی مید (Runnymede) بزور به امضای جان پادشاه آن کشور رساندند، و او در آن

زیرا این عبارات بوضوح در ماده ۳۹ آن دیده می‌شود: «هیچ فرد آزادی را نمی‌توان دستگیر یا زندانی یا مصادره اموال کرد یا از حمایت قانون محروم ساخت یا تبعید یا به هر نحوی نابود کرد، همچنین ما متعرض او نخواهیم شد و کسی را به تعرض او نخواهیم فرستاد، مگر به حکم قانونی همگنان او یا به موجب قانون سرزمین».

فورتسکیو و کوک و هیل و بلکستون^۱ و متخصصان کوچکتر تاریخ حقوق اساسی انگلستان خروارها کاغذ و جوهر مصرف کردند تا بلکه بتوانند بارونهای رانی مید را که حقوق بشر را با چنین آینده‌نگری و خردی و به وسیله ضمانتی اینچنین عام‌المنفعه برای نسلهای آینده محفوظ داشته بودند، به حد کافی بستایند. بنابراین، وقتی کسی سخنان مطمئن و یگانه و مخالفان امتیازات ویژه را می‌خواند، گاهی در فهم این نکته به اشکال برمی‌خورد که «ماگنا کارتا» ممکن بوده آگاهانه به چه منظوری غیر از فراهم آوردن شالوده‌ای استوار برای محاکمه با حضور هیأت منصفه تدوین شده باشد. همین فکر عمدتاً به امریکا نیز منتقل شد، به نحوی که می‌بینیم تا کر^۲ و استوری^۳ و بقیه آباء حقوق، «ماگنا کارتا» و هیأت منصفه را شالوده‌های نهادی ضامن آزادی در آن کشور و از یکدیگر انفکاک ناپذیر می‌دانند.

تصور پیوند «ماگنا کارتا» با دادرسی با حضور هیأت منصفه، در طول قرون به تحقق و حفظ حکومت قانون بسیار کمک کرد و کسی شکی در این باره ندارد. ولی نقد تاریخی در قرن نوزدهم ثابت کرد که این پیوند و بستگی، به عنوان یکی از واقعیات تاریخ، بکلی بی‌بنیاد است. «حکم همگنان او»^۴ که در ماده ۳۹ آمده، یکسره غیر از رأی هیأت منصفه^۵ است. هنگامی که «ماگنا

به رعایت بعضی مزایای ایشان و حقوق رعایا متعهد شد. تفسیرهای بعدی مواد ماگنا کارتا (گرچه گاهی نادرست) در تکامل حقوق اساسی انگلستان بسیار مؤثر بود، و این سند به هر حال نماد تفوق قانون اساسی بر شاه و مانع او از اعمال قدرت مطلق شد. موضوع بحث نویسنده در اینجا، یکی از همان تفسیرهای نادرست ولی بسیار سودمند است. (مترجم)

۱. John Fortescue (حدود ۱۴۷۶ - ۱۳۹۴ م)، Edward Coke (۱۶۳۴ - ۱۵۵۲)، Matthew Hale

(۱۶۷۶ - ۱۶۰۹)، William Blackstone (۱۷۸۰ - ۱۷۲۳) - حقوقدانان معروف انگلیسی. (مترجم)

۲. Tucker. لااقل سه تن حقوقدان به این نام خانوادگی در امریکا می‌شناسیم که همه در قرنهای هجدهم و نوزدهم در زمینه حقوق اساسی کار کرده‌اند و تألیفاتی داشته‌اند. معلوم نیست کدام یک منظور نویسنده است. (مترجم)

۳. Joseph Story (۱۸۴۵ - ۱۷۷۹). حقوقدان امریکایی. (مترجم)

کارتا» نوشته شد، چیزی به اسم محاکمه متهم با حضور هیأت منصفه در قانون انگلستان وجود نداشت. منشور بزرگ آزادیها در آن سرزمین، دادرسی با حضور هیأت منصفه را نه ایجاد، نه جایز و نه تضمین کرد. واقعیت مطلب این است. اما هر کسی که با تاریخ انگلستان حتی آشنایی متوسط داشته باشد، خود باسانی می تواند تخمین بزند که تصور عکس این واقعیت چه نقش بزرگ و مهمی در تاریخ ایفا کرده است؛ و این باز مورد دیگری است از اینکه، نه آنچه واقعاً روی داده، بلکه آنچه به عقیده مردم روی داده، به طور مؤثر (و بظاهر سودمند) در توالی امور بشر کارگر می افتد.

تا اینجا خواسته ام برای روشن کردن موضوع بحث، شواهدی بیاورم از سوء تصورات کهنه و ریشه داری که خاستگاه آنها در هیچ عمل ارادی انسان یافت نمی شود. به وقت و زحمتی که باید صرف کنیم نمی ارزد که به ذکر یکایک انبوه نمونه هایی پردازیم که نشان می دهند به انگیزه منافع سیاسی یا شخصی، چگونه تاریخ عمداً به جعل و دروغ آلوده شده است. تحریف و کژنمایی آگاهانه و ارادی واقعیات همیشه یکی از ویژگیهای سیاست و دیپلماسی بوده و بسیاری از جالبترین مسائل و مشکلات را برای مورخان ایجاد کرده است. اندکی بیش از چهل سال پیش، یکی از موارد دخیره کننده اینگونه تحریفها اروپا را به لرزه در آورد. امپراتوری آلمان در ۱۸۷۰ پا به عرصه وجود گذاشت، و باعث تولد آن، یک دروغ بود. اطلاع ما از این امر، مبتنی بر شهادت کاملاً مستند خود دروغگوست. بیسمارک می خواست فرانسه را بزور به جنگ بکشاند و از اینکه دیپلماسی او برای رسیدن به این مقصود ظاهراً شکست خورده بود، در نومییدی عمیق به سر می برد. ولی در همین حال مراسله ای از پادشاه پروس حاوی گزارش آخرین گفت و گوی او با سفیر فرانسه دریافت کرد. ملاقات شاه و سفیر کاملاً دوستانه بود. اما بیسمارک بلافاصله متن مراسله را به نحوی تغییر داد و پیچانید و به اطلاع عموم رسانید که آلمانیها خیال کردند سفیر به پادشاه اهانت روا داشته، و فرانسویها بعکس پنداشتند که پادشاه به سفیر توهین کرده است. نتیجه آنچنان فورانی از احساسات در هر دو کشور بود که فوراً جنگی سرنوشت ساز برانگیخت و به سقوط فرانسه و تأسیس امپراتوری آلمان انجامید.

تاریخ امریکا نیز پر از مواردی است که به لحاظ وقاحت و بدخواهی شاید کمتر از آنچه گفتیم نیست، با این تفاوت که، تا جایی که می دانم، در هیچ موردی فاشگویی، بدون اعتنا به اصول، مانند اعتراف صریح بیسمارک به سهم خود در آن تقلب و فریبکاری دیده نمی شود. یکی از

نمونه‌ها، دست بردن در پروندهٔ درد اسکات^۱ است تا وانمود شود که رئیس دیوانعالی کشور امریکا رأی داده که سیاهپوستان دارای هیچ حقی نیستند که سفیدپوست ملزم به رعایت آن باشد. چنین تفسیری از آن رأی حتی تا امروز در کتب و نشریاتی که کمابیش ادعای آبروی علمی دارند، مشاهده می‌شود. ولی به جای ذکر نمونه‌ها و شواهد بیشتر، بد نیست اکنون به بعضی از نتایجی پردازیم که ممکن است از کل مطلب گرفت:

جای هیچ مناقشه نیست که روح نقادی در تاریخ‌نویسی قرن نوزدهم برخی نتایج شگفت‌انگیز داده است. زندگی گذشتهٔ بشر را به نحوی بازسازی کرده است که اهمیتش از دگرگونی‌هایی که علوم فیزیکی در تصورات ما از جهان مادی پدید آورده‌اند، کمتر نیست. پس شگفت نیست که شکاکیت بر سراسر صنف مورخان چیره شده است، و فقط سرسخت‌ترین و بی‌باک‌ترین تاریخنگاران هنوز جرأت می‌کنند حتی پیش یا افتاده‌ترین مطالب را بدون استناد به مآخذ اصلی در پانوشتها، در نوشتهٔ خود بیاورند. شگفت نیست که جستجوی خستگی‌ناپذیر برای یافتن واقعیات تازه، هر فعالیت دیگر تاریخ‌پژوهان را تحت الشعاع قرار داده است. و شگفت نیست که حاصل جستجو برای یافتن واقعیات تازه از قسم عینی، غفلت از واقعیات دیرین از قسم دیگر و مطالعه و سنجش آنها به نحو شایسته شده است. ما مقهور شکوه دستاوردهای خود در کشفهای تازه و سرمست از برتری خویش به نسلهای نگون‌بخت پیشین شده‌ایم. یک ردیف آجر نو یافته در بین‌النهرین یا یک مقبرهٔ تازه گشوده در کرانهٔ نیل کافی است که اطلاعاتی نوظهور دربارهٔ تیگلت پیلسر^۲ و سلسلهٔ شانزدهم به ما بدهد، و بلافاصله به حال یونانیان نسل پریکلس رقت آوریم که، با همهٔ فرهیختگی، از این اطلاعات محروم بودند. از کاوشهای باستانشناسی در آرگوس^۳ و کرت به شناختی از پهلوانان هومر دست می‌یابیم که حتی دانشمندترین مردان روم باستان در عهد قیصر آوگوستوس به خواب هم نمی‌دیدند. به حال رومیان حتی بیش از یونیان مترخم می‌شویم و به داوری قداما که می‌گفتند تمدن روم عمقی نداشت و صورت ظاهری بیش نبود، اعتمادی تازه پیدا می‌کنیم. نقد تاریخی و ادبی کتاب

۱. Dred Scott (۱۸۵۸ - ۱۷۹۵). بردهٔ سیاهپوستی متولد ایالت ویرجینیا که در ۱۸۴۸ به دادگاه شکایت کرد که چون در جایی مقیم بوده که برده‌داری در آن نیست، لذا صاحبش باید او را آزاد کند. دیوانعالی امریکا در ۱۸۵۷ دعوای او را رد کرد. (مترجم)

۲. Tiglath Pileser. شاه نامدار آشور که از ۷۴۵ تا ۷۲۷ ق م سلطنت کرد و با مادها جنگید و تا دریای خزر در شمال و تا سوریه و یهودیه در غرب پیش رفت و بانی اصلاحات و تأسیسات مهم لشکری و

۳. Argos. از شهرهای یونان باستان. (مترجم)

مقدس به ما نشان می‌دهد که [حضرت] داود، شاه یهودیان، نه آنقدر زور و نه آنچنان حنجره‌ای داشت که در عهد عتیق [تورات] به وی نسبت داده می‌شود؛ احتراممان به قرون وسطا یکسره از دست می‌رود هنگامی که می‌بینیم متفکران آن دوران، داود را در همهٔ امور بزرگ و ظریف زندگی سرمشق و سرچشمهٔ الهام قرار داده بودند. حس تحقیرمان نسبت به قرون و اعصار کم‌کم افزون می‌شود تا سرانجام نسبت به قرن هجدهم به اوج می‌رسد، هنگامی که گین، أسوهٔ تاریخنگاری روزگار خویش، «سقوط» امپراتوری روم غربی را با جزئیات دلخراش شرح می‌دهد، حال آن‌که هر شاگرد مدرسه‌ای در عصر خجستهٔ ما از همکاران درخشانمان می‌آموزد که آن امپراتوری اساساً هیچ‌گاه «سقوط» نکرد.

برای پی بردن به خطرهای ناشی از اهمیت دادن بیش از حد به حقایق نو یافته در تاریخ، نیازی به غور و تأمل طولانی نیست. کسانی گمان برده‌اند که موسی و رومولوس و نوما واقعاً آنگونه بوده‌اند که مدتهای دراز تصویر می‌شدند، و همچنین اعتقاد داشته‌اند که دادرسی با حضور هیأت منصفه را «ماگنا کارتا» تضمین کرده است. ما ناظران روشن‌اندیش، پرداختن به عقاید اینگونه کسان را دون شأن خود می‌دانیم، و ناآگاهانه احساس می‌کنیم که در احوال و امور خود چنین مردم نادانی، کمتر چیزی وجود داشته که در خور توجه دانشواران آبرومند باشد. این البته، از نظر منطق، مغالطه‌ای وحشتناک است، ولی وجود و تأثیر آن در حال حاضر انکارپذیر نیست و بسا که سهمی داشته باشد در دور شدن پرشور و حرارت نسل جوانتر تاریخ‌پژوهان، بویژه در کشور ما امریکا، از حوزهٔ تاریخ قرون وسطا. سه کس را در نظر دارم، هر سه زیر چهل سال، که به وسیلهٔ بررسیهای شایان توجه در تاریخ قرون وسطا درجهٔ دکتری گرفته‌اند و اکنون مقام استادی دارند. ولی در آثار جدی و محققانه‌ای که از قلم هر یک تراویده، اولی با نهایت بی‌رغبتی فقط تا صلح وستفالی^۱ به گذشته برمی‌گردد، دومی محور کوششهایش نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم است، و سومی با افتخار اعلام می‌کند که به هیچ چیزی که پیش از ۱۸۷۰ روی داده باشد علاقهٔ واقعی ندارد.

راه دفع شرور و آفاتی که ممکن است در گرایشهای ذکر شده نهفته باشد، به روی ما باز است. باید بی‌پرده اذعان کنیم که هر چه به زعم فلان عصر یا فلان مردم راست بوده، برای آن عصر یا آن مردم حقیقت داشته است. واقعیات عینی مربوط به آدم ابوالبشر و موسی و محاکمه با حضور

۱. peace of Wesphalia. صلح منتج از انعقاد دو پیمان در ۱۶۴۸ که به بسیاری از اختلافهای دولتهای بزرگ اروپایی پایان داد و به سوئیس و هلند استقلال کامل اعطا کرد و در تاریخ اروپا دارای اهمیت بسیار است. (وستفالی ناحیه‌ای در شمال باختری آلمان و مرکزش مونستر است). (مترجم)

هیأت منصفه و رومولوس هیچ رابطه‌ی علی با امور اروپای قرن شانزدهم نداشته است؛ اما افکار و تصورات درباره‌ی آن موضوعات دارای بستگی علت و معلولی نزدیک با وقایع اروپا در آن سده بوده است. مورخی که درباره‌ی آن قرن به پژوهش مشغول است، باید گستره و محتوای افکار و تصورات شکل دهنده به فرهنگ آن دوره را معین کند. اینکه آیا افکار مزبور بر طبق ملاکهای سایر دوره‌ها درست بوده یا نادرست، هیچ دخلی به مسأله ندارد. تنها چیزی که به کار مورخ مربوط می‌شود این است که افکار و تصورات مورد بحث، بِن مایه‌ی فعالیت‌های آدمیان در آن عصر بوده است.

این اصول بررسی تاریخی، برای همگان آشنا و بی‌چون و چراست. اما عمل کردن به آنها، مسأله‌ای دیگر است. بویژه با توجه به گردبادی از نقادی و کشفهای تازه که در سده‌ی نوزدهم وزیدن گرفت، احترام به عقاید تاریخی عصرهای محروم از اینگونه مزیتها، اکنون بی‌نهایت دشوار شده است. نازیدن ما به دستاوردهای عصرمان، همه‌ی داوریهای ما را درباره‌ی گذشته به اعوجاج می‌کشاند. بر این عقیده‌ایم که مغزهای متفکر نسلهای دوردست بیهوده کوشیده‌اند با هوشمندی و کیاست بی‌مانند نظامی از نهادها برشالوده‌ی تعالیم موسی یا نوما بنیاد نهند. هر قدر هم چنین کوششی دقیقاً با مقتضیات آن زمانه سازگار بوده، ما با بی‌علاقگی و رخوت سرگذشت تکوین آن نظام را دنبال می‌کنیم. تنها هنگامی به شوق می‌آییم و آتش علاقه در دلمان زیانه می‌کشد، که مغزهای متفکر مزبور تصادفاً به اندیشه‌ای مقبول و یاب طبع مردم روزگار ما رسیده باشند. بلافاصله همه‌ی توجهمان جلب می‌شود به این واقعیت تصادفی که در موقعیت آن روز چیزی وجود داشته که پیشاپیش خبر از اندیشه یا دستاوردی در قرن شگفت‌انگیز بیستم بدهد، و بکلی بی‌اعتنا می‌مانیم به اینکه نظام نهادهای یاد شده با چه هوشمندی و تدبیری با نیازها و محیط آن عصر تطبیق داده شده بود.

در تاریخ پژوهی، امروزه نیاز مبرم و اساسی ما به فروتنی است. واقعیات گذشته هرگز به طور علمی درک نخواهد شد تا وقتی که تاریخ‌پژوهان در برابر کامیابیهای ما در معکوس کردن اعتقادهای کهن خیره و مبهوت بمانند. بدترین ابزار برای فهم کردار کسانی که روشن‌بینی ما را نداشته‌اند، حس تحقیر نسبت به آنهاست. مردم سده‌های گذشته نیز با همه‌ی سوء تصوراتشان درباره‌ی آدم ابوالبشر و رومولوس و محاکمه با حضور هیأت منصفه، اغلب بسیار شبیه ما فرزندان خردمندترشان می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند. هر کس از تیزبینی تاریخی بهره‌مند باشد، به صفاتی در ایشان پی خواهد برد بسیار نزدیک به آنچه سابقاً فطرت انسانی نامیده می‌شد. اینکه در بسیاری موارد تحت تأثیر جهل و خطا عمل می‌کردند، تاریخشان را باید بیشتر جالب نظر کند، نه کمتر. دست کم اینکه زندگی می‌کردند و عمل می‌کردند و کارهایی انجام می‌دادند.

لوز دیکینسن^۱ با همان هوش و تیزبینی همیشگی چه خوب به قلب مسأله نفوذ می‌کند هنگامی که می‌نویسد:

اینکه فلسفه یا دین گذشته‌ای را بگیری و به آزمایشگاه ببری و بخواهید حقیقت آن را بیازمایید و اگر از بوتۀ آزمون سربلند بیرون نیامد، دورش بیندازید، مساوی است با سوء فهم کامل ارزش و معنای آن. پرسش واقعی این است که چه زندگی استثنایی یا شگفت‌آور یا غم‌انگیز یا خنده‌آوری صرف ایجاد این نمونه‌گرانبها شده است؟ این فلسفه یا دین چه امکانهایی را نخستین بار در جهان آشکار کرده است؟ اگر شَمّ زندگی دارید، باید اینگونه به آن بنگرید.

بر سبیل توجیه، عده‌ای معتقدند که تاریخ‌پژوهی درس عبرتی برای امروز است؛ جمعی دیگر می‌گویند تاریخ‌پژوهی سیر تکوینی وضع کنونی را دنبال می‌کند و به ما بینایی بیشتری نسبت به احوالمان می‌دهد. به هر حال، بر هر یک از این دو مبنا، تاریخ‌پژوه موظف است بر حس تحقیر خود نسبت به اعتقادهای نادرست کسانی که با آنان سر و کار دارد، با فروتنی کامل چیره شود. کار او ارائه رویدادهای گذشته بر حسب توالی علی آنهاست: یعنی نه این یا آن رویداد فی نفسه و بتنهایی، بلکه این رویداد به عنوان علت آن رویداد، و رویدادی دیگر به عنوان معلول آن. تاریخ‌پژوه باید نیرومندترین عامل در این زنجیره علت و معلول را اعتقادهای آدمیان بداند، مگر آنکه حاضر باشد از تعبیر اقتصادی تاریخ یا همه آن تعبیرهای متفرقه‌ای که گفتیم به شدیدترین صورت پیروی کند. به هیچ وجه مهم نیست که اعتقادی درست یا نادرست باشد. منتسکیو در روح القوانین می‌نویسد: «در میان ملتی آزاد، اغلب اهمیت ندارد که افراد غلط استدلال کنند یا درست؛ فقط کافی است که استدلال کنند، زیرا آزادی از تعقل و استدلال می‌شکفت.» این حکم در مورد اعتقادهای مردم درباره تاریخ نیز صادق است، خواه تاریخ خودشان باشد و خواه دیگران. آنچه اهمیت دارد خود اعتقادات است، چه درست باشد و چه نادرست، زیرا موضوع تاریخ بر شالوده اعتقادات شکل می‌گیرد.

بدین سان، باز می‌رسیم به چکیده کل مطلب. هر چه راجع به معنا و اهمیت دگرگونیهای عمیقی بگوییم که از بسیاری جهات در شناخت تاریخی در قرن نوزدهم روی داد، باز هم کم گفته‌ایم. و هر چه در باب تغییر نگرش عمومی به تاریخ بگوییم که محصول آن دگرگونیها بود، باز هم مبالغه نکرده‌ایم. با اینهمه، از یک جهت باید نهایت احتیاط را در مواجهه با این وضع تازه به کار ببریم. مورخ وقتی از کشفهایی شادمانی می‌کند که اعتقادهای گذشته را معکوس کرده است،

باید جانب فروتنی و اعتدال را بگیرد. باید به یاد داشته باشد که معکوس شدن اعتقادات عطف به ماسبق نمی‌کند و در اندیشه و کردار نسلهای بی‌خبر از واقعیت امر، تأثیر نمی‌گذارد. مختصر آنکه باید به خاطر بیاورد که در بخش اعظم تاریخ، خطا بیش از حقایق نو یافته اهمیت دارد.

نشر اوحدی منتشر کرده است:

یادنامه دکتر محسن هشترودی

گردآوری و تدوین:

هادی بیوی بخش
مرکز تحقیقات پژوهش‌های علمی

انتشار این «یادنامه» گام کوچکی است در یادآوری ارزش‌های والای زنده‌یاد دکتر محسن هشترودی است که به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد ضایعهٔ فقدان او برداشته می‌شود. و شامل مقالاتی است از: محمد ابراهیم علائی — منوچهر آتشی — دکتر حسن حاج‌سیدجوادی — دکتر احمد حقانی — محمود سرشته — دکتر احمد شرف‌الدین — پرویز شهریاری — رضا صدوقی — دکتر حسین عظیم — عبدالحسین مصحفی — مهران مهاجر و نمونه‌هایی از آثار پروفیسور محسن هشترودی.

نشر اوحدی — تهران — خیابان کارگر شمالی — روبروی پارک لاله — کوچهٔ میر —

پلاک شمارهٔ ۸ — تلفن ۶۴۲۶۴۱۱